

بازگشت امام

و آخرین نفس‌های رژیم شاهنشاهی

صبح روز پنجشنبه ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، امام خمینی با یک هواپیمای اختصاصی «ارفرانس»، درحالی‌که صدها خبرنگار و فیلمبردار خارجی ایشان را همراهی می‌کردند وارد تهران شدند. کثرت جمعیتی که برای استقبال از امام در خیابانهای مسیر تا بهشت زهرا اجتماع کرده بودند در تاریخ ایران بیسابقه بود. عده کثیری هم که در مراسم استقبال شرکت نکرده بودند در خانه‌های خود پای تلویزیون نشسته و مراسم را تماشا می‌کردند که ناگهان برنامه قطع و سرود شاهنشاهی با تصویر شاه پخش گردید. این جریان، که نتیجه درگیری در ایستگاه فرستنده مرکزی تلویزیون بین نظامیان و کارکنان پخش تلویزیون بود جمعیت بیشتری را به خیابانها کشاند.

امام خمینی پس از ایراد سخنان کوتاهی در فرودگاه، که موضع ایشان را در مخالفت با رژیم سلطنت و شخص محمدرضاشاه، که از او به‌عنوان «خائن اصلی» نام برد، روشن می‌ساخت قسمتی از مسیر را با اتومبیل طی کرده و سپس با هلی‌کوپتری که از طرف نیروی هوایی برای انتقال ایشان به بهشت زهرا در نظر گرفته شده بود عازم بهشت زهرا شدند. نکته جالب توجه اینکه خلبان این هلی‌کوپتر هم یکی از خلبانان ورزیده نیروی هوایی بود که معمولاً خلبانی هلی‌کوپتر شاه را به‌عهده داشت! باید افزود که هدایت این هلی‌کوپتر، بخصوص هنگام برخاستن و نشستن در میان جمعیت انبوهی که آنرا احاطه کرده بودند کار آسان و بی‌خطری نبود و تنها یک خلبان بسیار مسلط و ورزیده می‌توانست از عهده این کار برآید.

امام خمینی در نطق تاریخی خود در بهشت زهرا جای هیچگونه مذاکره و آشتی با رژیم سلطنتی و دولت منصوب شاه را باقی نگذاشت و جملاتی از این نطق که عنوان درشت روزنامه‌های آن روز را تشکیل می‌داد این بود که «من دولت تعیین می‌کنم. من توی دهن این دولت می‌زنم. من به پشتیبانی این ملت دولت تعیین می‌کنم. دولت غیرقانونی باید برود...». امام خمینی در همین نطق اساس سلطنت پهلوی را باطل و غیرقانونی اعلام کردند و تأکید نمودند که مجلس مؤسسانی که رضاشاه را به سلطنت برگزید با زور سرنیزه تشکیل شده و غیرقانونی بوده است و به تبع آن سلطنت محمدرضاشاه هم باطل و غیرقانونی است. امام خمینی، در جواب بختیار که گفته بود یک مملکت دو دولت نمی‌تواند داشته باشد اظهار داشتند این حرف صحیح است، یک مملکت دو دولت نمی‌تواند داشته باشد «لکن دولت غیرقانونی باید برود. تو غیرقانونی هستی. دولتی که ما تعیین می‌کنیم متکی به آرای ملت است. متکی به حکم خداست. تو باید یا خدا را انکار کنی یا ملت را...». یک قسمت مهم و حساس از سخنان امام خمینی خطاب به ارتش و فرماندهان ارتش بود و از آن جمله اینکه «ما می‌خواهیم ارتش مستقل باشد... ما می‌خواهیم ارتش مطیع مستشاران آمریکائی و اجنبی نباشد. آقای ارتشید، آقای سرلشگر تو نمی‌خواهی مستقل باشی؟ می‌خواهی نوکر باشی؟». امام همچنین از قشرهائی از ارتش که به ملت پیوسته‌اند تشکر کردند و اعلام داشتند که ملت باقیمانده ارتشیان را نیز که به ملت متصل شوند با آغوش باز خواهند پذیرفت.

فردای روز بازگشت امام خمینی به تهران، سولیوان سفیر آمریکا در ایران که هیچگونه امیدی به موفقیت بختیار ندارد و خواهان تماس و مصالحه‌ای بین فرماندهان نظامی و نیروهای انقلابی است صریحاً از ژنرال هایزر می‌خواهد که ایران را ترک کند. هایزر در یادداشت‌های روز جمعه ۲ فوریه ۱۹۷۹ (۱۳ بهمن ۵۷) خود به این موضوع اشاره کرده و می‌نویسد «آقای سولیوان گفت که نگران شدت گرفتن احساسات منفی پیرامون حضور من در ایران است... او گفت که فکر می‌کند حضور من اکنون نتیجه معکوس می‌دهد و حتی ممکن است روی ارتش ایران اثر زیان‌باری داشته باشد، زیرا ممکن است تا زمانی که من اینجا باشم به خاطر اینکه متهم به گرفتن دستور از آمریکا نشوند دست به اقدامی نزنند. تا اینجا امتیازات منفی بسیاری از کشتارها را به من داده بودند. سفیر افزود که با صراحت به من می‌گوید که از وزارت خارجه خواهد خواست

دستور بازگشت مرا صادر کنند. گفت این نظر اصلاً شخصی نیست»^{۹۷}

هایزر در یادداشت‌های مربوط به گفتگوهای آن شب خود با وزیر دفاع و رئیس ستاد ارتش آمریکا می‌نویسد «توصیه سفیر سولیوان به وزارت خارجه رسیده بود و در این مورد از من نظر می‌خواستند. ژنرال جونز (رئیس ستاد ارتش آمریکا) پرسید آیا ارتش بدون حضور من قادر به کودتای نظامی هست یا خیر؟ گفتم هر کس می‌تواند حدسی بزند، اما من فکر می‌کنم که قادر به این کار هستند و اگر بختیار به آنها دستور بدهد به این کار اقدام خواهند کرد. اضافه کردم البته سفیر عکس این عقیده را دارد. او فکر می‌کند که آنها قدرت شکننده‌ای دارند و اگر دستور کودتا صادر شود تعداد زیادی فرار می‌کنند. من فکر می‌کنم باید از بختیار حمایت بیشتری به عمل آوریم درحالی که سفیر سولیوان فکر می‌کند باید با شرایط (امام) خمینی سازگاری نشان داد. بنابراین سؤال واقعی برای واشنگتن اینست که: شما چه می‌خواهید؟... نگرانی خود را از تیمسار قره‌باغی دوباره ابراز کردم و اضافه کردم دریا سالار حبیب‌اللهی فکر می‌کند که الان وقت مناسبی برای کودتای نظامی نیست. ربیعی، بدره‌ای و طوفانیان طور دیگری فکر می‌کنند. آنها اگر ببینند که اوضاع دارد از کنترل خارج می‌شود آماده انجام کودتای نظامی خواهند بود، اما به هر حال به رهبری نیاز دارند که به آنها دستور بدهد. ژنرال جونز مسئله مهم واشنگتن را پیش کشید و گفت در صورت رفتن من چه کسی کانال ارتباطی با ارتش خواهد بود؟ تأیید کردم که گروه (فرماندهان نظامی) به ژنرال گاست (رئیس هیئت مستشاران نظامی آمریکا در ایران) به اندازه من اعتماد دارند. از طرف دیگر آنها نسبت به سفیر سولیوان انتظارات زیادی دارند. به نظر آنها او مسئول رفتن شاه است. من هم نتوانستم عقیده آنها را در این مورد تغییر دهم. اما اگر ژنرال گاست همان ارتباطی را که من با واشنگتن داشتم، داشته باشد مطمئناً از او تقاضای مشورت خواهند کرد، زیرا خواهند دانست که می‌توانند روی او حساب کنند...»^{۹۸}

ژنرال هایزر در یادداشت‌های روز شنبه ۳ فوریه (۱۴ بهمن ۱۳۵۷) خود به آخرین دیدار خود با فرماندهان ارتش اشاره کرده و می‌نویسد در این جلسه خبر احضار خود را به واشنگتن به اطلاع آنها رسانده و می‌گوید «جناح مخالف می‌خواهند آنها را در خلال چند روز آینده سخت آزمایش کنند: ممکن است حکومت بختیار به نقطه

۹۷- مأموریت مخفی ژنرال هایزر در تهران... صفحه ۴۱۲.

۹۸- مأموریت مخفی ژنرال هایزر در تهران... صفحات ۴۲۰-۴۱۹.

سقوط هل داده شود و اگر چنین اتفاقی بیفتد لازم است اقدام سریع و قاطع نظامی به عمل آورند و کنترل کشور را بدست گیرند. سپس فکر کردم باید حرف آخر را به آنها بگویم. گفتم احساس می‌کنم اگر بخواهد این اتفاق (کودتا) بیفتد فکر نمی‌کنم تیمسار قره‌باغی تمایل و یا دلش را داشته باشد که آن کاری را که باید، انجام دهد. این حرف سکوت محض در جلسه برقرار کرد. گذاشتم کمی سر جای خود بنشینند. جدی به نظر می‌رسیدند. سپس ادامه دادم پیش از رفتن خود می‌خواهم دقیقاً بدانم که در صورت سقوط دولت چه می‌خواهند بکنند... دوباره سکوت طولانی جلسه را فرا گرفت. همه چشمها به من دوخته شده بود. سکوت را شکستم و گفتم می‌دانم برایشان بسیار مشکل است، اما لاقل بحث درباره آن بسیار آسانتر است. اضافه کردم این بازی یک «بیس‌بال» است. یک پوکر بزرگ است و چوب این بازی کشور شماست. فکر کردم این حرف لاقل باعث پاسخی از طرف تیمسار قره‌باغی می‌شود و نزد خود فکر می‌کردم که او منفجر شده و به من خواهد گفت اشتباه می‌کنم. اما چنین اتفاقی نیفتاد. سر جای خود همچنان نشسته بود و سکوت او باعث می‌شد که در ذهنم گفته‌های خود را تأیید کنم. سپس ایستادم و گفتم خوب به نظرم می‌رسد که ما بدنبال هدف پیسوده‌ای بودیم، زیرا هیچیک از شما نمی‌خواهد با واقعیات زندگی روبرو شود. وقتی ایستادم همه آنها بلند شدند. این کار باعث ایجاد یک پاسخ شد. تیمسار ربیعی که سالها مرا برادر خطاب می‌کرد یک‌مرتبه دهان باز کرد و گفت برادرم (!) اگر چنین اتفاقی بیفتد و لازم باشد کشور را نجات دهیم من اقدام لازم را انجام خواهم داد و مسئولیت کار را به عهده خواهم گرفت. در آن شرایط فکر کردم که سخن او را بیشتر دنبال نکنم. شکی نداشتم که تیمسار ربیعی جدی بود. لذا تنها دست خود را بسوی او دراز کردم و دستش را فشردم. احساس می‌کردم که تیمسار طوفانیان و تیمسار بدره‌ای نیز آماده بودند هر کاری که لازم باشد انجام دهند. کسان دیگری از افسران رده‌های پائین‌تر نیز وجود داشتند که قطعاً در این کار از آنها پیروی می‌کردند، مثل تیمسار خسروداد...

«قدردانی و تشکر خود را به خاطر همکاری آنها ابراز کردم و قویاً اظهار امیدواری نمودم که آنها موضع تهاجمی‌تری در رابطه با وظایف خود اتخاذ کنند. سپس وارد یک بحث فلسفی درباره اهمیت حفظ پیوندهای قوی بین دو کشورمان شده و گفتم از موضع (امام) خمینی درباره غرب بسیار نگرانم. گفتم از نزدیک مراقب تحولات خواهم بود و اگر دوباره اوضاع ایجاب کند مطمئنم دولت مرا بار دیگر به ایران

برمی گرداند»^{۹۹}

با کمی دقت در نوشته‌های ژنرال هایزر کاملاً این نکته روشن می‌شود که آمریکائیکها پیش از مراجعت امام خمینی به ایران، امکان دست زدن به یک کودتای نظامی را بطور جدی دنبال می‌کردند و اظهارات هایزر در آخرین دیدار وی با فرماندهان نظامی چراغ سبزی برای دست زدن به کودتا در صورت شکست حکومت بختیار بود. منتهی زمان دست زدن به یک اقدام نظامی از نظر آنها مشخص نبود، و علاوه بر آن رئیس ستاد که می‌بایست چنین نقشه‌ای را با فرماندهان نیروها تنظیم و آماده کند به گفته‌ی هایزر «دل و جرأت» این کار را نداشت.

در این میان امام خمینی، که پس از مراجعت به ایران برخلاف انتظار آقای بختیار به قم نرفتند و در مدرسه رفاه تهران اقامت گزیدند، بی‌اعتنا به تهدید کودتا به وعده‌ایکه در سخنرانی خود در بهشت زهرا به مردم داده بودند عمل کردند و روز پانزدهم بهمن ۱۳۵۷ آقای مهندس بازرگان را مأمور تشکیل اولین دولت انقلاب نمودند. فرمان نخست‌وزیری آقای مهندس بازرگان، که طی مراسمی در مدرسه رفاه در حضور خود امام و مهندس بازرگان، بوسیله‌ی آقای علی‌اکبر هاشمی‌رفسنجانی قرائت شد به این شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۳۹۹/۱۴/۶

۵۷/۱۱/۱۵

جناب آقای مهندس بازرگان

بنا به پیشنهاد شورای انقلاب، برحسب حق شرعی قانونی ناشی از آراء اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران که طی اجتماعات عظیم و تظاهرات وسیع و متعدد در سراسر ایران نسبت به رهبری جنبش ابراز شده است. و به موجب اعتمادی که به ایمان راسخ شما به مکتب مقدس اسلام و اطلاعی که از سوابقان در مبارزات اسلامی و ملی دارم، جنابعالی را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و بستگی به گروهی خاص مأمور تشکیل دولت موقت می‌نمایم تا ترتیب اداره امور مملکت و خصوصاً انجام رفراندوم و رجوع به آراء عمومی ملت درباره تغییر نظام سیاسی

کشور به جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس مؤسسان از منتخبین مردم جهت تصویب قانون اساسی نظام جدید و انتخاب مجلس نمایندگان ملت بر طبق قانون اساسی جدید را بدهید. مفتضی است که اعضاء دولت موقت را هرچه زودتر با توجه به شرایطی که مشخص نموده‌ام تعیین و معرفی نمایید. کارمندان دولت، ارتش و افراد ملت با دولت موقت شما همکاری کامل نموده و رعایت انضباط را برای وصول به اهداف مقدس انقلاب و سامان یافتن امور کشور خواهند نمود. موفقیت شما و دولت موقت را در این مرحله حساس تاریخی از خداوند متعال مسئلت می‌نمایم.

روح‌الله الموسوی‌الخمينی

آقای مهندس بازرگان پس از دریافت حکم نخست‌وزیری بیانات کوتاهی ایراد کرد و از آن جمله گفت «خدای بزرگ را شکر می‌کنم که چنین اعتبار و حسن شهرتی را که به‌هیچوجه اهلیت و لیاقت آنرا نداشته‌ام به من ارزانی داشته و همین موهبت الهی باعث شده است که آیت‌الله ابراز اعتماد و ارجاع چنین مأموریتی را به بنده عنایت بفرمائید و همچنین از ملت ایران تشکر می‌کنم که آیت‌الله مکرر تصریح فرموده‌اید که بنام ملت، همصدای با ملت و برای ملت گامها و صداهای خود را برداشته و بلند کرده‌اید. این مأموریت، یعنی ریاست دولت موقت و تشکیل حکومت در شرایط بسیار دشوار و خطرناک عظیم‌ترین شغل و وظیفه و درعین حال بزرگترین افتخاری است که به بنده واگذار شده و شاید حق داشته باشم بگویم دشوارترین وظیفه و کاری است که در طول تاریخ ۷۲ ساله مشروطیت ایران به نامزدها و مأمورین نخست‌وزیری دیگر داده شده است. قاعدتاً با توجه به جثه ضعیف و نواقص و معایب خودم نمی‌بایستی قبول این مسئولیت را کرده و زیر بار چنین امری رفته باشم، ولی از یک طرف بنا به ضرورت و وظیفه و مسئولیت طبیعی و انتظاری که داشته‌اند ناچار شدم که قبول کنم و مخصوصاً با تاسی به رویه و سنتی که خود آیت‌الله در سراسر این دوران اداره و رهبری جنبش داشته‌اید و با عزم راسخ و با ایمان کامل به خداوند و اعتماد به موفقیت این راه رهبری فرموده‌اید، من هم همین راه را انتخاب می‌کنم و این اولین درس و اولین دستوری است که از آیت‌الله گرفته‌ام و فرمایش حضرت امیر، علی‌بن ابیطالب را به کار می‌بندم که فرموده‌اند وقتی در برابر امر خطیر و کار مشکلی قرار گرفتید وارد شوید، به حول و قوه

الهی مشکلات و مسائل حل خواهد شد...»^{۱۰۰}

پس از معرفی آقای بازرگان به عنوان رئیس دولت موقت، که مراسم آن بطور کامل از تلویزیون دولتی پخش شد، و دعوت امام خمینی از مردم که «نظر خودشان را راجع به دولت آقای مهندس بازرگان، که الان یک دولت شرعی اسلامی است اعلام کنند» تظاهراتی در سراسر کشور به طرفداری از دولت موقت انقلاب آغاز شد و در بسیاری از وزارتخانه‌ها هم وزرای دولت بختیار را به عنوان وزرای غیرقانونی به وزارتخانه‌ها راه ندادند.

در این گیرودار بختیار همچنان در فکر نوعی سازش با نیروهای انقلابی و تشکیل یک دولت «وحدت ملی» با شرکت وزیرانی از جناح مخالف بود، و فرماندهان نظامی هم که با رفتن هایزر «سرپرست» خود را از دست داده بودند در بیم و نگرانی و سردرگمی عجیبی به سر می‌بردند. ارتشبد (سابق) قره‌باغی این سردرگمی را بخوبی در گزارش یکی از جلسات فرماندهان نظامی، پس از اعلام تشکیل دولت موقت از طرف امام خمینی، شرح داده و می‌نویسد:

«سپهبد بدره‌ای اظهار داشت: «امروز صبح رئیس سیا در ایران آمده بود به دفترم و به من پیشنهاد می‌کرد که خوب است آقای خمینی را ملاقات بکنید!» سؤال کردم مگر آشنائی قبلی داشتید؟ جواب داد «بلی در گذشته تماس‌هایی داشتم و گاهی هم ملاقات می‌کردم». سؤال نمودم چه جواب دادید؟ اظهار کرد: «من چیزی نگفتم و گذاشتم در اینجا مطرح کنم تا ببینم چه بکنم».

سپهبد مقدم اظهار داشت: «بلی صحیح است، ایشان این عقیده را دارد و از این حرفها می‌زند»!

سپهبد ربیعی اظهار کرد: «برعکس من که امروز صبح رئیس مستشاران نیروی هوایی را دیدم، می‌گفت که ارتش لازم است از دولت بختیار پشتیبانی کند»!

سپهبد بدره‌ای اظهار نمود: «برعکس رئیس مستشاری نیروی زمینی هم مانند رئیس سیا عقیده دارد که بهتر است با آقای خمینی ملاقات بشود».

دریاسالار حبیب‌اللهی اظهار داشت: «رئیس مستشاری نیروی دریائی معتقد است

که ارتش بهتر است از دولت بختیار پشتیبانی نماید»!

ارتشبد طوفانیان اظهار نمود: «ژنرال هایزر هم که هر دو طرف را می گفت»!
گفتم بلی تیمساران نظرات ژنرال هایزر و ژنرال گس مستشار ستاد بزرگ
ارتشتاران را هم که در نظر دارید. یک روز می گفتند ارتش لازم است از دولت پشتیبانی
نماید، ولی روز بعد پیشنهاد می نمودند که خوبست ملاقاتی با نمایندگان آقای خمینی
داشته باشید. حالا هم بطوری که ملاحظه می کنید رئیس مستشاری نیروی زمینی و رئیس
سیا در ایران به سپهبد بدره‌ای پیشنهاد کرده‌اند که با آقای خمینی ملاقات بکند. قطعاً
می دانستند که سپهبد بدره‌ای در کمیته بحران این مطلب را مطرح خواهد کرد و اضافه
نمودم: حالا که سپهبد بدره‌ای این موضوع را مطرح نموده تیمساران هر نظری دارید
بگوئید تا درباره‌اش بحث شود. از اعضای کمیته بحران هیچکس موافق ملاقات با آقای
خمینی نبود و همگی متفقاً عقیده داشتیم که به پشتیبانی از دولت قانونی (!) ادامه
بدهیم...»

قره‌باغی سپس جریان ملاقات خود را با بختیار شرح داده و ضمن آن به
ادعاهای بختیار در کتابی که تحت عنوان «یک‌رنگی» در پاریس منتشر کرده است پاسخ
می‌دهد. قره‌باغی می‌نویسد:

«من پس از پایان مذاکره با فرماندهان نیرو به دیدار نخست‌وزیر رفته ضمن
شرح وضعیّت عمومی و وضع روحی پرسنل ارتش، نگرانی خود و فرماندهان را برای
چندمین بار اعلام نمودم. آقای بختیار اظهار نمود که کارهای اینها مسخره است توجه
نکنید! وقتی راجع به اظهارات کارمندان وزارتخانه‌ها که در روزنامه‌ها اعلان کرده بودند
اشاره کرده و اظهار داشتم: فعلاً نخست‌وزیر انتخاب شده، رادیو و تلویزیون هم مراسم و
تشریفات را نشان می‌دهد و اقدامی نمی‌شود، اگر فردا آقای بازرگان وزراء را تعیین کرد
و کارمندان خواستند آنها را با خودشان به وزارتخانه‌ها ببرند چطور خواهد شد؟ آقای
بختیار اظهار نمود: «تا موقعی که وزراء در خانه‌هایشان هستند ما کاری نداریم. هر کار
دلشان می‌خواهد بکنند، بچه‌ها هم «شاه و وزیر» بازی می‌کنند!، ولی هر وقت خواستند
بروند به وزارتخانه‌ها، دم در وزارتخانه‌ها جلوشان را فرمانداری نظامی خواهد گرفت. اگر
مقاومت کردند دستور تیراندازی خواهد داد»!

«در اینجا ضروری است که قبل از بیان بقیه مذاکرات با نخست‌وزیر توضیحی درباره این اظهارات آقای بختیار داده شود. وی در صفحه ۲۱۸ کتاب «یک‌رنگی» چنین می‌نویسد: «من به ارتشیان دستور دادم که فوراً تمام وزرای کابینه کاذب را که می‌شناسند بازداشت کنند». اولاً وزرای «کابینه کاذب» تا بعدازظهر ۲۲ بهمن ماه که آقای بختیار ناپدید گردید تعیین نشده بودند، تا ایشان بتواند چنین دستوری را بدهد، زیرا آقای بازرگان ساعت ۳ بعدازظهر روز ۲۵ بهمن ماه ۱۳۵۷ هفت نفر وزیر خود را به آقای خمینی معرفی نمود. ثانیاً بطوریکه مشاهده می‌شود آقای بختیار به علت دشمنی که با ارتش دارد به جای مأمورین فرمانداری نظامی مخصوصاً کلمه «ارتشیان» را ذکر می‌کند تا بلکه حقانیتی از خود تصویر کرده و خوانندگان تصور نمایند: چون ارتشیان وزرای آقای بازرگان را بازداشت نکردند وی شکست خورد!

«نکته جالب اینکه آقای بختیار درباره وزرای «تعیین نشده» آقای بازرگان می‌گوید دستور دادم ارتشیان وزراء کابینه کاذب را بازداشت کنند، ولی نمی‌گوید چرا دستور بازداشت خود آقای بازرگان نخست‌وزیر «تعیین شده» را صادر نکرد؟! و باز نمی‌گوید به چه علت اجازه داد مراسم انتصاب نخست‌وزیری بازرگان را مکرراً از رادیو و تلویزیون پخش نمایند!...

«برگردیم به نخست‌وزیری. آقای بختیار اظهار کرد: «این محل‌های خالی را که در هیئت دولت می‌بینید من مخصوصاً خالی نگه‌داشته‌ام تا با تعدادی از افرادی که آقای مهندس بازرگان معرفی می‌نماید پر کنم! من با آقایان مشغول مذاکره هستم! (درحالی که آنروزها برعکس گفته می‌شد که مذاکرات آقایان بختیار و بازرگان برای آنست که تعدادی از وزرای دولت بختیار در دولت موقت آقای بازرگان شرکت نمایند، تا آنجا که خود آقای بختیار نیز به استهزاء به من گفته بود که آقایان وزارت جنگ را برای خود او پیشنهاد می‌کنند!). در این مورد نخست‌وزیر در ۱۴ بهمن ۵۷ در مصاحبه با خبرگزاری فرانسه چنین گفته بود: «بختیار به سؤال مربوط به احتمال تشکیل یک دولت وحدت ملی پاسخ مساعد داد و تصریح کرد که با شخصیت‌هایی چون مهدی بازرگان رهبر جنبش آزادی ایران تماس گرفته اما حاضر نشد بگوید این شخصیت‌ها چه عکس‌العملی نشان داده‌اند»...

«در ۱۸ بهمن ماه ۱۳۵۷ آقای بختیار مجدداً در مصاحبه‌ای با رادیو لندن گفت: «وی حاضر به همکاری با طرفداران آیت‌الله خمینی است. وی نه تنها وزرای طرفدار

خمینی را در یک دولت ملی خواهد پذیرفت، بلکه نقش آیت‌الله خمینی را در رابطه با حل و فصل مسائل اجتماعی و مذهبی نیز می‌پذیرد».

«در ۱۹ بهمن ماه، در کنفرانس مطبوعاتی مقرر آقای خمینی درباره وزارتخانه‌هایی که کارمندان آنها پس از تشکیل دولت بختیار اعتصاب کرده و مانع ورود وزرای دولت به وزارتخانه‌ها می‌شدند رسماً اعلام شد که هفت وزارتخانه: بهداری، دارائی، امور خارجه، دادگستری، آبادانی و مسکن، آب و برق و وزارت اطلاعات به اشغال کارمندان طرفدار بازرگان درآمده است. گزارشات رسیده به ستاد بزرگ نیز این خبر را تأیید می‌نمود.

«آقای بختیار در برابر این رویدادها، به جای اتخاذ تدابیری که مانع سقوط مملکت گردد، همواره به فکر اصلاح قانون اساسی و تغییر رژیم بود. در همان روز ۱۹ بهمن در برابر کنفرانس مطبوعاتی نمایندگان آقای خمینی، او نیز اقدام به مصاحبه مطبوعاتی نمود و ضمن اشاره مجدد به تغییر قانون اساسی فاش کرد که «با مهدی بازرگان نخست وزیر دولت موقت اسلامی تماس‌هایی گرفته است. بختیار گفت من با کسانی که با بازرگان بسیار نزدیک هستند در تماس تلفنی هستم. من برای او احترام زیادی قائلم. اگر او بخواهد با دولت تماس بگیرد و همکاری کند من برای این کار حاضریم. بختیار گفت بازرگان مردی وفادار است و ما در بسیاری مسائل می‌توانیم به توافق برسیم. برای مذاکره با او هیچ شرط قائل نخواهم شد... اگر قانون اساسی بناست عوض شود باید این امر به وسیله پارلمان باشد».

آخرین مرحله وقایعی که به سقوط رژیم انجامید در روزهای ۱۹ و ۲۰ بهمن ماه ۱۳۵۷ شکل گرفت و در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن به ثمر رسید. روز پنجشنبه ۱۹ بهمن عده‌ای از پرسنل نیروی هوایی با لباس نظامی در برابر محل اقامت امام خمینی در مدرسه رفاه اجتماع کرده و همبستگی خود را با انقلاب اعلام داشتند، جمعه شب (۲۰ بهمن ماه ۵۷) در مرکز آموزش نیروی هوایی در دوشان‌تپه، هنگام نمایش فیلم جریان بازگشت امام خمینی از تلویزیون، بین پرسنل نیروی هوایی که نسبت به امام ابراز احساسات می‌کردند و افراد گارد شاهنشاهی مأمور به نیروی هوایی بگومگو و مشاجره‌ای روی داد

که بتدریج بالا گرفته و کار به تیراندازی کشید. بدنبال این درگیری، جمعیت که بر اثر شنیدن صدای تیراندازی و استمداد همافران از نیروهای انقلابی، در اطراف مرکز آموزش نیروی هوایی اجتماع کرده بودند، وارد محوطه مرکز آموزش شده و به کمک پرسنل نیروی هوایی درب اسلحه‌خانه‌ها را باز کرده و به توزیع اسلحه بین مردم پرداختند.

وقایع روز سرنوشت‌ساز ۲۱ بهمن راه، از زبان ارتشبد قره‌باغی که در جریان لحظه‌به‌لحظه وقایع آن روز بوده است دنبال می‌کنیم. قره‌باغی ضمن شرح گفتگوی خود با بختیار (صبح روز شنبه ۲۱ بهمن ماه) می‌نویسد:

«... من وقایع شب و صبح مرکز آموزش دوشان‌تپه را به شرح مذکور که از فرماندهی ستاد گزارش شده بود گفتم و سؤال کردم چرا دیشب تلویزیون برای چندمین بار فیلم مربوط به مراجعت آقای خمینی را پخش نموده است؟ آقای بختیار جواب داد: «من دستور دادم، منظورم این بود که مردم مجدداً جواب سؤال خبرنگار را، در داخل هواپیما از آیت‌الله خمینی، بشنوند که بعد از ۱۵ سال که به ایران برمی‌گردد، وقتی سؤال می‌کنند چه احساسی داری، می‌گوید هیچ!». گفتم بهر حال بطوریکه گزارش می‌دهند واقعه مرکز آموزش هوایی ناشی از مشاهده فیلم ورود آقای خمینی در تلویزیون بوده است...

«مرکز فرماندهی ستاد گزارش داد که برابر اطلاع رسیده در بعضی از مساجد اسلحه بین مردم تقسیم می‌کنند! به سپهبد رحیمی فرماندار نظامی تهران و رئیس شهربانی تلفن زده، وضعیت مرکز آموزش هوایی دوشان‌تپه را سؤال کردم. جواب داد: «فرمانداری نظامی از دیشب در جریان است، ولی بطوریکه گزارش می‌دهند درگیری و تیراندازی در داخل محوطه مرکز آموزش هوایی دوشان‌تپه بوده، که خود نیروی هوایی مشغول رسیدگی است». گفتم گزارش می‌دهند که عده‌ای در خارج و جلوی مرکز آموزش جمع شده‌اند. اظهار کرد: «بلی، مأمورین فرمانداری نظامی از دیشب درگیر هستند و جمعیت زیادی در آنجا جمع شده‌اند» و اضافه نمود «تیمسار مطمئن باشید مأمورین فرمانداری نظامی در محل و مشغول هستند». در مورد تقسیم اسلحه در داخل مساجد سؤال کردم، جواب داد «به ما هم خبر رسیده که گویا در بعضی از مساجد اسلحه تقسیم می‌کنند». گفتم پس فرمانداری نظامی چه کار می‌کند؟ جواب داد: «تیمسار اطلاع دارید که ورود به مساجد برای مأمورین فرمانداری نظامی و انتظامی

ممنوع است. ما حق نداریم وارد مساجد بشویم». گفتم به نخست‌وزیر گزارش کرده‌اید؟ گفت: «بلی در تماس هستم، ایشان در جریان می‌باشند، ولی اجازه نداده‌اند وارد مساجد بشویم».^{۱۰۳}

تا ظهر روز شنبه ۲۱ بهمن ماه درگیری از خیابان‌های اطراف مرکز آموزش هوایی به تمام شهر سرایت کرد و از ساعت یک بعدازظهر حمله به کلانتری‌ها و تأسیسات نظامی در داخل شهر شروع شد. به دستور بختیار، فرمانداری نظامی ساعات منع عبور و مرور در شهر را ساعت ۵/۴ بعدازظهر اعلام کرد و بلافاصله پس از پخش این اعلامیه از رادیو، امام خمینی اعلام داشت که توطئه‌ای در کار است و مردم نه فقط نباید دستور فرمانداری نظامی را مراعات کنند، بلکه باید به خیابانها ریخته و تظاهرات را گسترش دهند. همزمان با گسترش تظاهرات در شهر حملات سازمان‌یافته به کلانتریها و پادگان‌ها و مراکز نظامی در شهر، ادامه یافت و بسیاری از کلانتریها بدون مقاومتی تسلیم شدند. یک ستون تانک مرکب از سی دستگاه تانک نیز که به سرپرستی سرلشگر ریاحی فرمانده لشکر گارد برای کمک به نیروهای گارد در مرکز آموزش هوایی دوشان‌تپه حرکت کرده بود در بین راه متوقف شد، تعدادی از این تانکها به تصرف مردم درآمد و تعدادی را هم آتش زدند و عده‌ای از افسران و فرماندهان این واحد، از جمله خود سرلشگر ریاحی کشته شدند.

در آخرین جلسه شورای امنیت ملی که عصر روز یکشنبه ۲۱ بهمن ماه در حضور بختیار تشکیل شد، بختیار برای اولین و آخرین بار به فرماندار نظامی تهران دستور داد که برای اجرای مقررات حکومت نظامی و متفرق ساختن مردم به اسلحه متوسل شوند و به سپهبد مقدم رئیس ساواک هم دستور داد طرحی را که برای دستگیری عده‌ای از رهبران مخالفان تهیه شده بود به‌موقع اجرا بگذارد، ولی دیگر برای اجرای این دستورات خیلی دیر شده بود؛ نه فرمانداری نظامی در آن شرایط قادر به متفرق ساختن مردم بود و نه رئیس ساواک منحل شده نیروئی برای اجرای طرح دستگیری رهبران مخالف در اختیار داشت.

مسلسل سازی تسلیحات ارتش از نیمه‌شب ۲۱ بهمن ماه مورد حمله افراد مسلح قرار گرفت و صبح روز بعد به تصرف مردم درآمد. قره‌باغی در خاطرات خود می‌نویسد

تلاش او در تمام شب برای اینکه نیروی کمکی برای مدافعان مسلسل سازی بفرستد به نتیجه‌ای نرسید و در تمام شب فرمانده هوانیروز و معاون او را پیدا نکرد! قره‌باغی ادامه می‌دهد: «ساعت در حدود ۶ صبح (۲۲ بهمن ماه ۵۷) بود که سپهبد ربیعی تلفن کرده، اظهار داشت: نخست‌وزیر تلفن می‌زند و می‌گوید: «مرکز آموزش هوایی دوشان‌تپه و مسلسل سازی اداره تسلیحات را بمباران کنید!» و اضافه کرد: من در جواب گفتم که با این وضعیت پرسنل نیروی هوایی، بخصوص همافران که به‌عنوان اعتراض علیه افراد گارد تماماً مسلح شده و در پشت‌بام‌های مرکز آموزش هوایی و ساختمان پست فرماندهی موضع گرفته‌اند: نیروی هوایی قادر به هیچ‌گونه عملی نیست. سؤال کردم آقای بختیار چه جواب داد؟ اظهار داشت: «خود آقای بختیار می‌دانست که بمباران شهر در این وضعیت به هیچ‌وجه مقدور نمی‌باشد».

قره‌باغی سپس وضع نیروهای نظامی و انتظامی را در صبح روز یکشنبه ۲۲ بهمن این‌طور تشریح می‌کند:

«سپهبد رحیمی فرماندار نظامی تهران و رئیس شهربانی کشور به عللی که گفته شد، چون پرسنل شهربانی کلانتریها را تخلیه و مأمورین فرمانداری نظامی نیز به تبعیت از آنها در شهر متفرق شده یا به سربازخانه‌ها مراجعت نموده بودند، اظهار می‌نمود که فرماندهان مناطق فرمانداری نظامی نیز در مرکز فرماندهی خود حضور ندارند و امور فرماندهی وی بکلی مختل گردیده است!

«سپهبد بدره‌ای فرمانده نیروی زمینی به‌علت مراجعت افراد مأمور به فرمانداری نظامی - با بی‌نظمی - به سربازخانه‌ها و ایجاد هرج و مرج در یکان‌های نیروی زمینی! و سپهبد ربیعی فرمانده نیروی هوایی به علت اغتشاش مسلحانه پرسنل نیروی هوایی، اظهار می‌کردند که اقدامی برایشان مقدور نیست. سرلشگر نشاط فرمانده گارد جاویدان از اجرای دستور فرمانده‌اش سپهبد بدره‌ای و من خودداری! و سرلشگر خسروداد فرمانده یکان هوانیروز که می‌توانست در این قبیل مواقع سریعاً کمک نماید، نه‌تنها در مرکز فرماندهی هوانیروز حضور نداشت، بلکه ستادش هم قادر به تماس با او نبود! و بنا به گفته سرتیپ اتابکی پرسنل هوانیروز نیز مانند افراد نیروی هوایی از دستورات اطاعت نمی‌کردند!»^{۱۰۴}

در این شرایط بحرانی، به توصیه ارتشبد فردوست رئیس دفتر ویژه اطلاعات، که ظاهراً تا این لحظه در جریان حوادث دخالت نمی کرده، قره‌باغی تصمیم به تشکیل جلسه‌ای با حضور فرماندهان و معاونین و رؤسا و مسئولین قسمت‌های مختلف نیروهای مسلح می‌گیرد. این جلسه که عنوان آن را «شورای عالی نیروهای مسلح» گذاشتند، ساعت ۱۰/۵ صبح روز یکشنبه ۲۲ بهمن ماه با حضور ۲۷ نفر از مقامات ارتش، از جمله ارتشبد شفقت وزیر جنگ و ارتشبد فردوست رئیس دفتر ویژه اطلاعات در محل ستاد بزرگ تشکیل شد. در این جلسه پس از گزارش وضع آشفته نیروهای نظامی و انتظامی از طرف قره‌باغی و فرماندهان نیروها و مسئولین قسمت‌های مربوطه، سپهبد حاتم جانشین رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران رشته سخن را بدست گرفته و اظهار داشت:

«بطوری که تیمساران ملاحظه می‌کنید باتوجه به آخرین وضعیت خصوصی یکان‌ها که فرماندهان نیروها تشریح کردند، به‌عللی که همه می‌دانیم، ارتش در موقعیت خاصی قرار گرفته است که نیروها بنا به اظهار فرماندهانشان قادر به انجام عملی نمی‌باشند. از طرف دیگر اعلیحضرت تشریف برده‌اند و بنا به اظهار نخست‌وزیر مراجعت نمی‌کنند. ماه‌هاست که امور کشور تعطیل است. آیت‌الله خمینی خواهان جمهوری اسلامی است. تمام ملت ایران هم در این مدت عملاً نشان داده‌اند که پشتیبان ایشان و خواهان جمهوری اسلامی هستند. آقای بختیار هم باتوجه به اظهاراتشان در مجلسین، و حتی اظهارات دیروز در مجلس سنا و همچنین مصاحبه‌هایش می‌خواهد جمهوری اعلان کند ولی طرفداری بین مردم ندارد. آنچه که به‌نظر می‌رسد اختلاف در این است که اعلام جمهوری در کشور بوسیله کی و چگونه صورت بگیرد. در کشور ترکیه از این موارد پیش آمده که بین احزاب اختلاف شدید ایجاد شده که در نتیجه امور کشور به حال وقفه درآمده، ارتش خود را کنار کشیده و اعلام نموده است که در سیاست دخالت نمی‌کند و از ملت پشتیبانی می‌نماید. پیشنهاد من اینست که در این مناقشه سیاسی هم ارتش خود را کنار کشیده و مداخله ننماید».^{۱۰۵}

پس از اظهارات سپهبد حاتم، چندتن از مقامات نظامی که در جلسه حضور

۱۰۵- اظهارات سپهبد حاتم عیناً از صفحات ۳۵۸ و ۳۵۹ خاطرات ارتشبد قره‌باغی نقل شده، و خود وی نیز در دفاعیات خود در دادگاه انقلاب اسلامی مطالبی به همین مضمون گفته است.

داشتند، از جمله ارتشبد فردوست و ارتشبد شفقت پیشنهاد وی را تأیید کردند و سپس دربارهٔ اینکه ارتش اعلام بیطرفی یا همبستگی با نیروهای انقلابی را بکند بحثی در گرفت. سرانجام دربارهٔ اعلام بیطرفی ارتش توافق شد و متن اعلامیهٔ بیطرفی ارتش، که سپهبد حاتم پیش‌نویس آنرا تهیه کرده بود به شرح زیر به امضای حاضران در جلسه رسید:

اعلامیهٔ ارتش

ارتش ایران وظیفهٔ دفاع از استقلال و تمامیت کشور عزیز ایران را داشته و تاکنون در آشوب‌های داخلی سعی نموده است با پشتیبانی از دولت‌های قانونی این وظیفه را به نحو احسن انجام دهد. با توجه به تحولات اخیر کشور، شورای عالی ارتش در ساعت ۱۰/۳۰ روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تشکیل و به اتفاق تصمیم گرفته شد که برای جلوگیری از هرج و مرج و خونریزی بیشتر بیطرفی خود را در مناقشات سیاسی فعلی اعلام و به یگان‌های نظامی دستور داده شد که به پادگان‌های خود مراجعت نمایند. ارتش ایران همیشه پشتیبان ملت شریف و نجیب و میهن‌پرست ایران بوده و خواهد بود و از خواسته‌های ملت شریف ایران با تمام قدرت پشتیبانی می‌نماید.

اعلامیه ساعت یک بعدازظهر روز ۲۲ بهمن ماه مستقیماً برای رادیو ارسال شد و پانزده دقیقه بعد رادیو برنامه عادی خود را قطع کرده و آنرا پخش نمود. مسئولین رادیو قبل از پخش این اعلامیه، موافقت بختیار را با پخش آن از رادیو کسب کرده بودند. البته روایت بختیار و قره‌باغی در این مورد کمی متفاوت است. بختیار در صفحه ۲۲۹ کتاب «یک‌رنگی» خود می‌نویسد وقتی قره‌باغی به من خبر داد که ارتش بیطرفی خود را اعلام کرده است به او گفتم «حدس زده بودم! حقیقتاً متشکرم که بالاخره تأییدیهٔ آنرا به من دادید!» و سپس اضافه می‌کند که «گوشی تلفن را برداشتم که از فرستندهٔ رادیوئی بخواهم متن اعلامیهٔ بیطرفی ارتش را که قره‌باغی به من اطلاع داده است لافل تا یک ساعت دیگر پخش نکنند». اما قره‌باغی پس از اشاره به این مطلب که فرماندهان نیروها اصرار داشتند اعلامیه هرچه زودتر از رادیو پخش شود تا مردم مطلع شده و از ادامهٔ حمله به سربازخانه‌ها و اماکن نظامی خودداری نمایند، می‌نویسد وقتی جریان را به اطلاع آقای بختیار رساندم، آقای بختیار اظهار نمود: «سرپرست رادیو و تلویزیون داشت اعلامیهٔ بیطرفی ارتش را برای من می‌خواند. گوشی دستش است و اجازهٔ پخش می‌خواهد. منتظر بودم که تیمسار صحت صدور اعلامیه را تأیید بکنید» و اضافه کرد: «الان دستور می‌دهم

که پخش نمایند» گفتم می‌خواستم بیایم نخست‌وزیری تا جریان شورا را شرح بدهم. اظهار داشت ساعت ۴ بعدازظهر که همدیگر را خواهیم دید در این مورد هم صحبت می‌کنیم»...

قره‌باغی در دنبالهٔ مطلب می‌نویسد: «به فرماندهان گفتم: قرار بود جلسه‌ای با آقایان بختیار و بازرگان داشته باشیم. صبح قبل از تشکیل شورا خبر کردند که آن جلسه برای ساعت ۴ بعدازظهر امروز توافق شده. در مورد محل هم که گویا نخست‌وزیر خواسته بود از لحاظ امنیتی در یک محل محرمانه‌ای باشد موافقت به‌عمل آمده است. فرماندهان، بخصوص سپهبد بدره‌ای و سپهبد ربیعی پیشنهاد کردند که باتوجه به اعلام بیطرفی ارتش می‌توانید از آقای بازرگان بخواهید که به منظور جلوگیری از خونریزی بیپرده اعلامیه‌ای داده شود تا مردم از ادامهٔ حمله به سربازخانه‌ها خودداری نمایند». گفتم حتماً در ملاقات بعدازظهر این موضوع را خواهم خواست، ولی سربازخانه‌ها باید طبق طرح‌های استحقاقی مربوطه در برابر تجاوز اشخاص حفاظت شوند. سپس به سپهبد مقدم گفتم: تیمسار هم بعدازظهر در جلسهٔ ساعت ۴ حضور داشته باشند. فرماندهان نیرو چون عجله داشتند که هرچه زودتر به ستادهای خود مراجعت کرده و دستورات لازم را به سازمان‌های مربوطه بدهند، باعجله دفتر را ترک کردند...

«وقتی شروع به بررسی گزارش‌های مرکز فرماندهی ستاد نمودم، اطلاعات واصله حاکی بود که اغتشاش‌کنندگان که از صبح امروز در اطراف پادگان‌ها مشغول تظاهرات بودند، با کمک پرسنل نظامی طرفدار مخالفین وارد تعدادی از سربازخانه‌ها شده‌اند. در مورد پادگان عشرت‌آباد ذکر گردیده بود که با همکاری افراد گارد شهربانی مقیم عشرت‌آباد مهاجمین موفق شده‌اند وارد محوطهٔ سربازخانه بشوند... با بررسی این گزارش‌ها روشن گردید که قبل از اعلان بیطرفی ارتش اغتشاش‌کنندگان علاوه بر اشغال کلانتری‌های شهربانی و تصرف و آتش زدن پلیس تهران در میدان سپه، موفق شده بودند با کمک پرسنل طرفدار خود وارد تعدادی از سربازخانه‌ها نیز بشوند.

«آقای بختیار تلفن زده اظهار نمود: تیمسار، برای آمدن به جلسه‌ای که بعدازظهر با هم داریم مدتی است که هلی‌کوپتر خواسته‌ام، ولی تابحال نرسیده است! خیلی تعجب کردم که چرا در مورد هلی‌کوپتر به من مراجعه می‌کند! و چطور از ساعت یک و نیم برای جلسهٔ ساعت ۴ بعدازظهر هلی‌کوپتر می‌خواهد! (البته آن روز نمی‌توانستم حدس بزنم که نخست‌وزیر قصد فرار و مخفی شدن دارد! و در جلسهٔ ۴

بعد از ظهر که با من قرار می‌گذارد حاضر نخواهد شد...». اظهار کردم باید دید چگونه شده و اضافه نمودم: دستور می‌دهم سؤال کنند چرا نفرستاده‌اند؟ به دفتر ستاد گفتم چگونگی را تحقیق کنند.

«چیزی نگذشته بود که مجدداً آقای بختیار با نگرانی تلفن زده و اظهار کرد: «تیمسار حالا دیگر هلی کوپتر به من نمی‌دهند!» گفتم: من هیچ وقت در جریان هلی کوپتر شما نبودم، اطلاع ندارم! دستور دادم چگونگی را سؤال کنند. با ناراحتی اظهار کرد «تابحال که نرسیده است!». بخاطرم رسید هلی کوپتری که منتظر بود مرا به نخست‌وزیری ببرد هنوز در محوطه ستاد بزرگ است. گفتم الان دستور می‌دهم هلی کوپتری را که اینجا است برای شما بفرستند. به دفتر ستاد دستور دادم هلی کوپتر را بفرستید برای نخست‌وزیر و مراقب باشید رسیدن آنرا اطلاع بدهند. ضمناً ابلاغ کنید یک هلی کوپتر برای من بیاورند.

«بعد از چند دقیقه اطلاع دادند که هلی کوپتری که از ستاد بزرگ فرستاده شده بود در محوطه دانشکده افسری به زمین نشسته و آقای بختیار هم سوار شده و در حال پرواز می‌باشد. سپس از دفتر اطلاع دادند هلی کوپتری که خواسته بودید در محوطه ستاد بزرگ ارتش آماده است و اضافه نمودند که اظهار شده: «از افسران خلبان هلی کوپتر، کسی حاضر به خلبانی آقای بختیار نبوده است...»

قره‌باغی اضافه می‌کند جلسه‌ای که قرار بود ساعت ۴ بعد از ظهر در منزل مهندس جفرودی تشکیل شود، ساعت ۵ تشکیل شد و آقای بختیار هم در آن حضور نداشت. درباره جریان تشکیل این جلسه و مذاکراتی که در آن به عمل آمد قره‌باغی می‌نویسد: «... با سپهبد مقدم از ستاد نیروی زمینی حرکت کردم. وقتی وارد محوطه خانه شدیم آقای مهندس جفرودی در مقابل ساختمان منتظر بود. وی اظهار نمود: «قبل از اینکه خدمت آقایان برویم اجازه بفرمائید من چند کلمه مطلب خصوصی دارم... اگر قدری دیر شد علتش این است که با آقای دکتر بختیار مشغول مذاکره بودیم. ایشان استعفای خودش را نوشته و فرستاده ولی هنوز در متن آن توافق نشده است. دو نوع استعفا تهیه شد». یک متن را آقای بختیار نوشته، دیگری را هم آقایان تنظیم کرده‌اند. متن را برده‌اند نزد آقای بختیار. به هر صورت مطمئن هستم که توافق حاصل می‌شود!»

«سؤال کردم: چگونه آقای بختیار اینجا نیست؟! مگر می‌خواهد استعفا بکند؟ جواب داد: من تلفنی نمی‌توانستم بگویم. دور هم نیست، در همین نزدیکی‌هاست!...

آقای جفرودی اظهار نمود «آقایان منتظر نیمسار هستند و من و سپهبد مقدم را به سالن پذیرائی راهنمایی کرد. با ورود به سالن تعجبم بیشتر شد. زیرا من که بنا به اظهار آقای جفرودی و خود آقای بختیار فقط قرار ملاقات با آقایان بختیار و بازرگان را داشتم، با عده دیگری که هیچگونه آشنائی با آنها نداشته و از حضورشان در آنجا بی اطلاع بودم روبرو شدم!!

«باری آقای مهندس جفرودی حاضرین را بدین ترتیب معرفی کرد: آقایان دکتر سیاسی (رئیس سابق دانشگاه تهران)، مهندس بازرگان (نخست وزیر دولت موقت)، دکتر یدالله سجایی (رئیس سابق دانشگاه تهران)، مهندس حق شناس (وزیر راه اسبق)، مهندس خلیلی (رئیس سابق دانشکده فنی)، مهندس امیرانتظام (معاون نخست وزیر در دولت موقت بازرگان).

«آقای بازرگان اظهار کرد: «ارتش ایران و افسران ارتش مورد احترام همه ملت ایران هستند» و سپس سؤال نمود: «ارتش از دولت موقت پشتیبانی می کند؟» جواب دادم ارتش بیطرفی خود را اعلام کرده است. اظهار نمود: «پس ارتش با دولت موقت همکاری نمی کند، در صورتی که می خواستیم از رادیو اعلان کنیم که ارتش از دولت موقت پشتیبانی می نماید». اظهار کردم نظر شورایی عالی ارتش همان است که در اعلامیه ارتش نوشته شده و برابر مقررات ارتش حق دخالت در امور سیاسی را ندارد. آقایان از شنیدن جواب من ناراحت شدند...

«سپس اظهار کردم: در ستاد نیروی زمینی که بودم، گزارشات رسیده حاکی بود که از صبح امروز آشوبگران به سربازخانه ها و مؤسسات نظامی حمله می نمایند، به طوری که سپهبد فیروزمند معاون ستاد نیز اطلاع داده، عده ای در اطراف محوطه ستاد بزرگ جمع شده اند و احتمال حمله آنها به ستاد می رود و یادآوری نمودم که پرسنل نیروهای مسلح برابر مقررات و دستورات صادره موظف به دفاع از سربازخانه ها و تأسیسات و اماکن نظامی هستند. بنابراین برای جلوگیری از خونریزی بیهوده لازم است اعلامیه ای صادر و مردم را از تجاوز به این امکان شدیداً منع نماید. آقایان بازرگان و سجایی ضمن تأیید، اظهار نمودند: «مطمئن باشید همین الان اقدام خواهیم کرد که هرچه زودتر چنین اعلامیه ای داده شود، تا کسی به تأسیسات نظامی حمله نماید...»^{۱۰۶}

با وجود این حمله به پادگانها و مراکز نظامی، که از صبح روز یکشنبه ۲۲ بهمن آغاز شده بود در تمام ساعات بعدازظهر و شب نیز ادامه یافت و گروههای مسلح، که بعداً معلوم شد بیشتر از منافقین و فدائیان خلق و عناصر وابسته به حزب توده بودند، به غارت انبارهای اسلحه و سایر وسائل و تجهیزات پادگانها و مراکز نظامی پرداختند، که بعداً برای ایجاد اختلال و مبارزه علیه جمهوری اسلامی به کار گرفته شد. مرکز فرستنده رادیو تلویزیون دولتی بعدازظهر روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به تصرف نیروهای انقلابی درآمد و سقوط رژیم به مرحله قطعی رسید.

در این احوال در سفارت آمریکا در تهران و کاخ سفید واشنگتن حوادثی جریان داشت، که باتوجه به طرحهای قبلی آمریکا برای دست زدن به یک کودتای نظامی در ایران در صورت شکست حکومت بختیار، قابل توجه است. سولیوان سفیر آمریکا در ایران در جریان انقلاب در خاطرات خود درباره وقایع روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ چنین می نویسد:

«صبح روز یازدهم فوریه (۲۲ بهمن) اعضای ارشد هیئت مستشاران آمریکا در نیروهای مسلح ایران طبق معمول به محل کار خود در مرکز ستاد مشترک رفتند، ولی طولی نکشید که رئیس هیئت سراسیمه به من تلفن کرد و گفت جمعیت کثیری در اطراف محوطه ستاد جمع می شوند و پیشنهاد می کرد افراد او ستاد را ترک کنند. من با نظر او موافقت کردم و از خود او خواستم که مستقیماً به سفارت بیاید و شب را در محل اقامت ما بگذراند. نیم ساعت بعد دوباره به من تلفن کرد و گفت از طرف جمعیتی که در اطراف محوطه ستاد جمع شده اند به سوی گارد محافظ ستاد تیراندازی می شود و از داخل محوطه ستاد هم به تیراندازی آنها پاسخ داده می شود. در این شرایط ترک محل ستاد خالی از خطر نبود و او تصمیم گرفته بود فعلاً در داخل ستاد بماند. چند دقیقه بعد معاون او به من تلفن کرد و گفت تانکها در اطراف ستاد موضع گرفته و توپهای خود را به طرف ساختمان ستاد نشانه گرفته اند. بیست و شش عضو هیئت مستشاری آمریکا دفاتر خود را ترک کرده و به زیرزمین ستاد پناه برده بودند، ژنرالهای ایرانی و افسران ارشد ستاد هم قبلاً به این پناهگاه رفته بودند.

«در این وضع خطرناک من با حالتی پریشان و عصبانی در جستجوی یک مقام ارشد از رهبران نیروهای انقلابی بودم تا مرا در کار نجات پرسنل نظامی مان کمک کند،

تمام مقامات ارشد سیاسی و نظامی سفارت کلیه توان و امکانات و ارتباطات خود را بکار گرفته بودند تا شاید راه حل سریعی برای این مشکل بیابند. در بحبوحه این فعالیت‌ها زنگ تلفن به صدا درآمد و نیوسام معاون وزارت امور خارجه آمریکا که از واشنگتن صحبت می‌کرد گفت از اطاق وضع فوق‌العاده در کاخ سفید با من صحبت می‌کند و هم‌اکنون جلسه‌ای به ریاست برژینسکی برای بررسی اوضاع ایران تشکیل شده و می‌خواهند تازه‌ترین اطلاعات را درباره اوضاع دریافت کنند. من در چند جمله کوتاه گزارش وضع موجود را دادم و گفتم چون گرفتار مشکل نجات بیست و شش نفر پرسنل نظامی آمریکا هستم بیش از این نمی‌توانم صحبت کنم. نیوسام وضع مرا درک کرد و بیشتر از این به صحبت ادامه نداد.

«پانزده دقیقه بعد تلفن واشنگتن مجدداً به صدا درآمد و این بار نیوسام و کریستوفر معاون ارشد وزارت امور خارجه آمریکا هر دو پای تلفن بودند. تلفن از اطاق وضع اضطراری کاخ سفید بود و اطلاعات دقیق‌تری راجع به اوضاع و امکاناتی که در اختیار ما بود می‌خواستند. این تلفن موجب قطع گزارش تلفنی یکی از مأموران سیاسی ما درباره تماس وی با ابراهیم یزدی برای نجات پرسنل نظامی ما گردید و از این جهت برای من ناراحت کننده بود، زیرا در آن شرایط نجات جان آمریکائسانی که در معرض خطر جدی بودند بیشتر از پاسخ به سئوالات مبهم و نامربوط اطاق وضع اضطراری کاخ سفید برای من فوریت داشت. لذا گفتگوی من با دو مقام عالیرتبه وزارت امور خارجه هم مانند مکالمه قبلی سریع و نامطبوع بود.

«نهایت خشم و عصبانیت من در این مکالمه موقعی بود که گفته شد برژینسکی درباره امکان ترتیب دادن یک کودتا برای استقرار یک رژیم نظامی به جای حکومت در حال سقوط بختیار از من نظر می‌خواهد. این فکر و این سؤال در آن شرایط به قدری سخیف و نامعقول بود که بی‌اختیار مرا به ادای یک کلمه زشت درباره برژینسکی و ادار ساخت و این فحاشی و بددهنی بیسابقه، مخاطب من نیوسام را که مرد ملایم و متینی بود تکان داد. نیوسام با ابراز شگفتی و تردید درباره آنچه شنیده بود سؤال خود را بنحو دیگری تکرار کرد. من در پاسخ گفتم نمی‌توانم آنچه را گفته‌ام به زبان لهستانی ترجمه کنم.^{۱۰۷} و گوشی را به زمین گذاشتم.

۱۰۷- برژینسکی لهستانی‌الاصیل است و اشاره نویسنده در اینجا به زبان لهستانی به همین

«چند دقیقه بعد درحالیکه من نومیدانه به تلاش خود برای برقراری ارتباط با یزدی و جلب کمک و همکاری او برای نجات آمریکائیان ادامه می‌دادم بار دیگر تلفن واشنگتن خطوط ارتباطی دیگر مرا قطع کرد و این بار دوباره نیوسام روی خط بود. نیوسام این بار با لحنی جدی و آمرانه گفت به وی دستور داده شده است از من بخواهد که با رئیس هیئت مستشاری نظامی آمریکا در ایران تماس برقرار کنم و نظر او را درباره امکان دست زدن به یک کودتای نظامی سؤال کرده به واشنگتن گزارش بدهم. من از نیوسام پرسیدم آیا او نمی‌داند که رئیس هیئت مستشاری ما هم‌اکنون در یک پناهگاه زیرزمینی بدم افتاده و من برای نجات او تلاش می‌کنم. نیوسام گفت موضوع را درک می‌کند ولی دستوری که به او داده شده اینست که نظر ژنرال رئیس هیئت مستشاری آمریکا درباره کودتا سؤال شود!

«چند ثانیه بعد از این تلفن رئیس مستشاران نظامی ما از پناهگاهش به من تلفن کرد و گفت ظاهراً اقداماتی برای آتش‌بس بین نیروهای انقلابی و قوای محافظ ستاد در جریان است و چندتن از افسران برای مذاکره با نمایندگان انقلابیون به طبقه بالا رفته‌اند. با کمی خجالت جریان مذاکرات تلفنی خود را با واشنگتن و سئوالی را که راجع به نظر او درباره امکان دست زدن به یک کودتای نظامی از من شده بود با ژنرال در میان گذاشتم. او با همه گرفتاری و نگرانی درباره سرنوشت همکاران خود مانند یک سرباز امر مافوق را اجرا کرده و نظر خود را اعلام داشت. او گفت که در شرایط فعلی شانس موفقیت یک کودتای نظامی فقط پنج درصد است و من به یکی از همکارانم گفتم که نظر ژنرال را به واشنگتن مخابره کند.

«در کمتر از یکساعت ما اطلاع یافتیم که آتش‌بس در اطراف ستاد کل برقرار شده و نه فقط ابراهیم یزدی که با ما تماس داشت، بلکه آیت‌الله بهشتی هم در صحنه حاضر شده و به رهائی پرسنل ما از مخمصه کمک کرده‌اند. به ما اطلاع داده شد که پرسنل نظامی ما بزودی به سفارت اعزام خواهند شد. معاون من چارلی ناس که خود در محوطه سفارت مقیم بود مسئولیت پذیرائی و جابجا کردن آنها را در قسمت‌های مختلف داخل محوطه سفارت بعهده گرفت.

«با فرارسیدن شب مزاحمت‌ها و حملات پراکنده‌ای به خود سفارت آغاز شد و از داخل بعضی از اتومبیل‌ها چندین بار با مسلسل و سلاحهای خودکار به طرف سفارت شلیک کردند و تفنگداران دریائی برای رویارویی با خطرات احتمالی به حال آماده‌باش

درآمدند. ما تمام آن شب را منتظر رسیدن اتومبیل‌های حامل پرسنل نظامی خود بودیم ولی خبری از آنها نشد. با وجود این از سلامتی آنها مطلع بودیم، تا اینکه ساعت پنج صبح روز بعد افراد ما با وسائط نقلیه نظامی، درحالی‌که آیت‌الله بهشتی و یزدی شخصاً آنها را همراهی می‌کردند وارد محوطه سفارت شدند. چارلی ناس از بهشتی و یزدی بواسطه کمک و همراهی برای نجات اتباع آمریکائی صمیمانه تشکر کرد و آنها هم متقابلاً از گرفتاری و ناراحتی که برای افراد ما ایجاد شده عذرخواهی کردند...»^{۱۰۸}

برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر نیز در یادداشت‌های روز یکشنبه یازدهم فوریه (۲۲ بهمن ۵۷) خود به یک جلسه اضطراری که برای بررسی اوضاع ایران در کاخ سفید تشکیل شد، اشاره کرده و می‌نویسد:

«اوضاع ایران به وخیم‌ترین مراحل خود رسیده و دولت بختیار در حال سقوط است. تردیدی نیست که ما می‌بایست علیرغم اطلاعات ناقص و ضد و نقیضی که دریافت می‌کردیم تصمیم جدی و قاطعی بگیریم.

«در جلسه اضطراری کاخ سفید وارن کریستوفر و دیوید نیوسام از طرف وزارت خارجه، چارلز دونکان و ژنرال جونز به اتفاق چندتن از مقامات وزارت دفاع و ستاد مشترک، ترنر رئیس سیا به اتفاق فرانک کارلوچی از مقامات برجسته سیا، گاری سیک و سرهنگ اودوم (که بعداً ژنرال شد) از شورای امنیت ملی حضور داشتند.

«ما سه راه حل را مورد بررسی قرار دادیم: اول اینکه از فرماندهان نظامی بخواهیم با مهدی بازرگان نخست‌وزیر منتخب آیت‌الله خمینی به جای بختیار کنار بیایند. دوم اینکه از ارتش بخواهیم در جریان انتقال قدرت خود را کنار کشیده و در پادگانهای خود به حال آماده بمانند. سوم اگر فرماندهان نظامی توانائی دست زدن به کودتا و کنترل اوضاع را در این شرایط داشته باشند از آنها بخواهیم دست به کار شوند.

«استنباط من از گزارش‌های رسیده این بود که نظامیان در شرایط فعلی نمی‌توانند کاری بکنند و حمایت از بختیار را هم بی‌فایده می‌دانند. کریستوفر پیشنهاد کرد که ما از ارتش بخواهیم خود را از معرکه فعلی کنار بکشند و از دولتی که بر سر کار می‌آید پشتیبانی کنند. کریستوفر فکر نمی‌کرد که کسی هم مخالف این نظر باشد، ولی من گفتم اگر دولت جدید عاقل باشد فرماندهان نظامی را یکجا تصفیه نمی‌کند بلکه آنها را

یکی یکی سر به نیست خواهد کرد. اول بدره‌ای، بعد ربیعی و بعد نوبت دیگران خواهد رسید. من نمی‌دانستم عاقبت این کار به کجا خواهد کشید، ترس من از این بود که ارتش را بتدریج قطعه قطعه و خلع سلاح کنند. من باز به فکر اول خود برگشتم و گفتم اگر در ارتش ایران هنوز آن اراده و توانائی مانده باشد که کنترل اوضاع را به دست بگیرد ما باید در مقام یک قدرت بزرگ از آنها پشتیبانی کنیم. کارلویچی معاون سیا گفت به نظر او بهتر است فرماندهان نظامی نزد خمینی بروند و به او بگویند تحت شرایطی حاضر به همکاری با دولت منصوب او خواهند بود. مثلاً شرایطی از قبیل اینکه تعیین وزیر جنگ با آنها باشد و تجهیزات اطلاعاتی به خاطر مصالح کشور دست نخورده بماند. کارلویچی عقیده داشت که نظامی‌ها هنوز قدرت چانه‌زدن برای قبولاندن شرایط خود را دارند.

«گفتگوی ما در ساعت ۹ و چهل دقیقه با وصول گزارشی از تهران، که حاکی از دستگیری فرماندار نظامی تهران و بازداشت او در محل اقامت خمینی بود قطع شد. کریستوفر در ادامه بحث گفت که بازرگان بهر حال از عناصر دیگری که همه در سمت چپ او قرار دارند (تمایلات چپی دارند) بهتر است. او متذکر شد که نظامی‌ها نه می‌خواهند و نه دیگر می‌توانند از بختیار حمایت کنند. حالا که به نظر می‌رسد بختیار رفته است، آنها به اتکای چه کسی می‌توانند مقاومت نمایند؟

«من از عواقب درازمدت این وضع متحیر و نگران بودم و گفتم ارتش نمی‌تواند در یک بافت سیاسی عمل کند و فرماندهان ارتش ایران مهارت لازم برای بازیهای پیچیده سیاسی را ندارند. بهتر است از آنها بخواهیم مستقیماً برای برقراری نظم و قانون دست به کار شوند، آیا نمی‌توانیم از ژنرال گاست و ژنرال هایزر سؤال کنیم که آیا هنوز نقشه کودتای نظامی را می‌توان در ایران به موقع اجرا گذاشت؟ کریستوفر گفت که ارتش ایران دیگر از انسجام کافی برخوردار نیست و نمی‌تواند روی پای خود بایستد. من پرسیدم آیا ما نمی‌توانیم نفوذ خود را برای تغییر اوضاع بکار ببریم و مجدداً هشدار دادم که پیوستن ارتش به خمینی سرانجام به زوال و انهدام کامل ارتش خواهد انجامید. من سپس گفتم که ما هنوز باید به راه حل نظامی به عنوان آخرین چاره بیاندیشیم، هر چند که در این فرصت آخر ریسک بزرگی بشمار می‌آید، ولی اگر موفق شویم موقعیت آمریکا در منطقه تقویت خواهد شد. ژنرال جونز گفت که درباره امکان موفقیت یک کودتای نظامی در وضع فعلی خوشبین نیست. دونکان هم گفت این فکر را عملی نمی‌دانم، ولی اگر نظامیان ایران خود دست به کاری بزنند باید از آنها حمایت کرد. من گفتم مسئله را

به همین سادگی نمی‌توان رها کرد، ما باید به عواقب سقوط ایران و عدم ثبات سیاسی در این منطقه حساس جهان بیاندیشیم و انعکاس بین‌المللی و داخلی و پیامدهای استراتژیکی آنرا در نظر بگیریم. من آنگاه گفتم که اگر انضباط نظامی در ارتش ایران از میان نرفته باشد هنوز قادر به کاری هست، البته خطر شکست این اقدام هم وجود دارد، ولی اگر دست بکار نشویم سقوط و شکست حتمی است. درخاتمه این صحبت‌ها پیشنهاد کردم با ژنرال گاست و سولیوان و ژنرال هایزر تماس تلفنی گرفته شود و ارزیابی آنها را از اوضاع بدانیم.

«ساعت ۱۰ و ده دقیقه یک گزارش مطبوعاتی از تهران رسید که حاکی از تصرف ایستگاه رادیو و تلویزیون از طرف مخالفان به علت تخلیه نیروهای نظامی و تانکهای ارتش از محل ایستگاه بود. یکی دو دقیقه بعد افسران ارتباطات خبر دادند که تماس با مرکز هیئت مستشاری نظامی آمریکا قطع شده و نمی‌توانیم با ژنرال گاست صحبت کنیم. من به کمپ دیوید تلفن کردم تا رئیس جمهوری و ونس را در جریان اوضاع بگذارم، ولی گفتند که آنها به کلیسا رفته‌اند و برقراری تماس با آنها فعلاً امکان‌پذیر نیست!

«پس از مراجعت به جلسه گفتم که در تماس با سولیوان و هایزر (که باوجود بازگشت از ایران هنوز مهمترین منبع اطلاعاتی درباره ارتش ایران بشمار می‌رفت) از آنها سؤال شود که آیا هنوز یک اقدام نظامی در ایران امکان‌پذیر هست یا نه؟ آیا بازگشت هایزر به ایران می‌تواند برای اجرای این نقشه مفید باشد؟ آیا می‌توانیم تجهیزات حساس نظامی و اطلاعاتی خود را در شمال ایران به بندرعباس انتقال دهیم؟ من تأکید کردم که اگر اقدام به کودتا در حال حاضر شانس موفقیت ندارد دست زدن به آن احمقانه است، ولی اگر هنوز احتمال موفقیت در این کار هست نباید فرصت را از دست داد.

«ساعت ۱۰ و سی و هفت دقیقه کارتر تلفن کرد و من او را در جریان اوضاع گذاشتم. در این گفتگو من بار دیگر تأکید کردم که اگر پیشنهاد سازش نظامیان و بازرگان عملی شود ارتش ایران متلاشی خواهد شد و عواقب وخیم بین‌المللی و داخلی بدنبال خواهد داشت. من گفتم تا آنجائیکه ما اطلاع داریم نیروهای نظامی ایران هنوز متحد هستند، هرچند عملاً غیرفعال شده‌اند. رئیس جمهوری گفت بهتر است امکان اعزام تعداد بیشتری از تفنگداران دریائی را به «ایزور» برای انتقال به منطقه مورد مطالعه

قرار دهیم و درعین حال با بازرگان برای حفظ جان اتباع آمریکائی در ایران تماس برقرار کنیم. در موقعیکه من با کارتر صحبت می‌کردم دونکان را پای تلفن خواستند و گفتند که هایزر می‌خواهد با او صحبت کند. هایزر به دونکان گفته بود که طرح کودتا در وضع فعلی بدون مداخله و تعهد آمریکا برای پشتیبانی از این اقدام عملی به نظر نمی‌رسد. فرماندهان نظامی در ایران دیگر بدون اطمینان از حمایت جدی آمریکا دست به کاری نخواهند زد.

«جلسه در حدود ساعت یازده صبح خاتمه یافت. نظریات هایزر که بیشتر شبیه عقاید سولیوان بود امکانات محدودی در برابر ما قرار می‌داد. مذاکرات این جلسه و تماس‌هایی که ضمن آن برقرار شد مرا نسبت به امکان دست زدن به یک اقدام نظامی در ایران بدبین ساخت. نیوسام (یکی از معاونین وزارت خارجه) به من گفت که در این شرایط بهتر است مستقیماً با بازرگان تماس بگیریم و به او بگوئیم که ما یک ایران باثبات و آرام می‌خواهیم. من گفتم اگر بخواهیم با بازرگان تماس بگیریم باید به او بگوئیم که هنوز اهرم ارتش در اختیار ماست و چگونگی استفاده از این اهرم به میزان همکاری و اطمینان‌هایی که آنها به ما می‌دهند بستگی دارد...»^{۱۰۹}

مروری بر نوشته‌های برژینسکی، که می‌بایست در مقام مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور آمریکا آخرین و دقیق‌ترین اطلاعات را دربارهٔ اوضاع ایران در آن ساعات حساس و سرنوشت‌ساز داشته باشد، میزان بی‌اطلاعی و سردرگمی مقامات رهبری آمریکا را دربارهٔ اوضاع ایران نشان می‌دهد. جلسهٔ اضطراری کاخ سفید، که به نوشتهٔ برژینسکی در سال ۸/۵ صبح یکشنبه ۱۱ فوریه تشکیل شده، با توجه به اختلاف ساعت تهران و واشنگتن برابر ساعت چهار بعدازظهر روز ۲۲ بهمن است. در این ساعت ارتش بیطرفی خود را اعلام کرده، بختیار ناپدید شده و دیگر دولتی در تهران وجود ندارد که ارتش از آن پشتیبانی بکند یا نکند. فکر دست زدن به کودتای نظامی هم، در این شرایط که شیرازهٔ ارتش از هم گسیخته و مرکز ستاد و بسیاری از پادگانها و تأسیسات نظامی به تصرف مردم درآمده، به قول «سولیوان» آنقدر سخیف و احمقانه است که قابل بحث و گفتگو به نظر نمی‌رسد. نکتهٔ جالب توجه دیگر اینکه برژینسکی در پایان این جلسهٔ اضطراری، یعنی در ساعت ۷ بعدازظهر یکشنبه ۲۲ بهمن ماه ۵۷ به وقت تهران،

می‌گوید اگر بخواهیم با بازرگان وارد مذاکره شویم باید به او بگوئیم که هنوز اهرم ارتش در اختیار ماست! درحالی که در این ساعت سلسله‌مراتب فرماندهی در ارتش بکلی در هم ریخته و ارتباط هیئت مستشاری آمریکا با قسمتهای مختلف ارتش قطع شده است.

با غروب روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ عمر رژیم شاهنشاهی نیز در ایران به سر رسید. در تمام شب رادیو و تلویزیون ایران با پخش سرودهای انقلابی و اعلامیه‌ها و اطلاعیه‌های صادره از مقر امام خمینی در مدرسه رفاه و بیانیه‌های رئیس دولت موقت مردم را به نظم و آرامش فرا می‌خواند، ولی در لابلای این اعلامیه‌ها و اطلاعیه‌ها، اخبار تحریک‌آمیزی نیز پخش می‌شد که از نفوذ عناصر مشکوک در دستگاه رادیو و تلویزیون حکایت می‌کرد. اولین انتصاب دولت موقت نیز تعیین سرپرستی برای سازمان رادیو تلویزیون بود تا نظم و ترتیبی در کار این سازمان بوجود آورد.

در ۲۴ ساعت بعد آخرین مقاومت‌ها در برابر رژیم جدید درهم شکست. بسیاری از فرماندهان نظامی متواری یا دستگیر شدند و سپهبد بدره‌ای فرمانده نیروی زمینی در ستاد خود به قتل رسید. چندتن از فرماندهان نیز در پرده تلویزیون ظاهر شده و با انقلاب اعلام همبستگی کردند. دولت موقت، سرلشگر قره‌نی را که در رژیم گذشته به اتهام توطئه کودتا دستگیر و سپس مغبوب و برکنار شده بود به ریاست ستاد ارتش برگزید و قره‌نی موفق شد با سروسامان دادن به وضع باقیمانده سازمان ارتش، از فروپاشی آن، که هدف گروههای افراطی و طرفداران تشکیل «ارتش خلقی» بود جلوگیری به عمل آورد.

دولت موقت با معرفی هفت تن از وزیران جدید به حضور امام از روز ۲۵ بهمن ماه ۱۳۵۷ رسماً کار خود را آغاز کرد و دوازده وزیر دیگر نیز به تدریج معرفی و مشغول کار شدند. دولتهای خارجی، و در رأس آنها آمریکا و شوروی در نخستین روزهای استقرار دولت موقت، رژیم جدید ایران را به رسمیت شناختند، و دولت موقت نیز سعی در حفظ روابط عادی و دوستانه با همه این کشورها، از جمله آمریکا داشت که، به شرحی که در جلد دوم این کتاب خواهد آمد، در این کار توفیق نیافت، و با گروگانگیری کارکنان سفارت آمریکا در تهران، که امام خمینی آنرا به عنوان «انقلاب دوم» مورد تأیید قرار دادند، انقلاب ایران وارد مسیر تازه‌ای شد.

www.KetabFarsi.com

بخش چهارم

تحليل انقلاب

www.KetabFarsi.com

مقایسه انقلاب ایران

با انقلابات بزرگ دیگر جهان

بسیاری از نویسندگان و تحلیل‌گران خارجی، انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران را با دو انقلاب بزرگ دیگر تاریخ معاصر، یعنی انقلاب کبیر فرانسه در اواخر قرن هجدهم، و انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ مقایسه کرده و وجوه تشابه این سه انقلاب را برشمرده‌اند. انقلاب اسلامی ایران، از بعضی لحاظ، بخصوص زمینه‌های اقتصادی و عوامل ناراضائی در جامعه و ماهیت نظام حاکم و چگونگی برخورد آن با حرکت‌های انقلابی، شباهت زیادی با دو انقلاب بزرگ دیگر تاریخ معاصر جهان داشت، ولی بین انقلاب ایران و دو انقلاب دیگر یک وجه تمایز عمده نیز وجود داشت، و آن ریشه مذهبی این انقلاب و نقش روحانیت در به حرکت درآوردن توده‌ها بود، که انقلاب فرانسه و انقلاب روسیه فاقد آن، و حتی در جهت مخالف آن بودند.

وجوه تشابه انقلاب ایران با دو انقلاب بزرگ دیگر تاریخ معاصر به‌اختصار از این‌قرار است:

۱- زمینه سیاسی و اجتماعی هر سه انقلاب، باوجود فاصله زمانی زیادی که از یکدیگر داشتند، کم و بیش مشابه هم بود: در هر سه کشور حرکت‌های انقلابی زمانی آغاز گردید که آزادی‌های بیشتری برای اظهارنظر و مشارکت در امور سیاسی کشور به مردم داده شد. در فرانسه انتخابات مجلس طبقات سه‌گانه یا «اتا ژنرو»^۱ و طرح افکار

آزادیخواهان در جریان این انتخابات و نطق‌های آتشی که پس از تشکیل این مجلس از طرف نمایندگان آن ایراد شد، زمینه را برای حرکت‌های انقلابی فراهم ساخت. در روسیه تشکیل مجلس «دوما»^۲ که نمایندگان گروه‌های مختلف سیاسی در آن شرکت کردند و آزادی مطبوعات نخستین موج تظاهرات و اعتصابات را برآورد، و در ایران، ایجاد «فضای باز سیاسی» و آزادی نسبی مطبوعات، که شاه باتوجه به شرایط زمان و تحت فشار آمریکائیان به آن تن درداد، راه حرکت‌های بعدی را هموار ساخت. در واقع، در هر سه کشور، زمینه برای انقلاب زمانی فراهم شد که رهبران این کشورها در صدد تعدیل روش حکومت استبدادی گذشته و دادن آزادی‌هایی به مردم برآمدند. نویسنده و مورخ معروف «آلکسی دوتو کوویل»^۳ این واقعیت را به بهترین وجهی بیان کرده و در اثر معروف خود پیرامون انقلاب کبیر فرانسه تحت عنوان «رژیم گذشته و انقلاب فرانسه» که در مورد دو انقلاب دیگر تاریخ معاصر نیز صادق است، چنین می‌نویسد:

«انگیزه هر انقلابی، همیشه این نیست که وضع از بد، بدتر شده است... برعکس بسیاری اتفاق می‌افتد مردمی که مدت زمان طولانی در برابر یک حکومت ستمگر سر تسلیم فرود آورده و زبان به اعتراض نگشوده‌اند، با تخفیف فشار و ستم به حرکت درآمده برضد نظام حاکم قیام می‌کنند... تجربه به ما می‌آموزد که جدی‌ترین و حساس‌ترین لحظه برای یک حکومت بد زمانی است که در صدد اصلاح خود برمی‌آید. فقط کیاست و سیاست کامل می‌تواند تاج و تخت یک پادشاه را هنگامی که می‌خواهد پس از یک استبداد طولانی بهبودی در وضع ملت خود پدید آورد از خطر نجات دهد... دردی که به گمان التیام‌ناپذیر بودن مدت‌ها با صبر و شکیبائی تحمل شده است، وقتی فایده درمان تشخیص داده شود تحمل‌ناپذیر می‌گردد.»

۲- زمینه اقتصادی هر سه انقلاب نیز، باوجود ۱۳۰ سال فاصله بین انقلاب فرانسه و انقلاب روسیه و بیش از شصت سال فاصله بین انقلاب روسیه و انقلاب ایران، تا حدودی شبیه هم بود؛ هر سه کشور در آستانه انقلاب در شرایط رشد و رونق اقتصادی

2- Douma

3- Alexis de Tocqueville

بودند، ولی این رشد و رونق اقتصادی با تقسیم غیر عادلانه ثروت در جامعه و افزایش شکاف و اختلاف طبقاتی همراه بود. بررسی‌هایی که درباره وضع اقتصادی فرانسه در سالهای قبل از انقلاب به عمل آمده نشان می‌دهد که فرانسه در سالهای اوائل دهه ۱۷۸۰ در حد اعلای رونق اقتصادی خود بود. صنایع و کشاورزی به سرعت پیشرفت می‌کرد و حجم بازرگانی خارجی کشور سال به سال افزایش می‌یافت، ولی ثروتمندان و طبقه «بورژوا» که از این رونق و پیشرفت بهره‌مند می‌شدند حاضر نبودند برای حل مشکلات مالی دولت، که قسمتی ناشی از جنگهای بی‌حاصل دوران سلطنت لوئی پانزدهم و بخشی ناشی از شرکت فرانسه در جنگهای استقلال آمریکا بود، سهمی ادا کنند. «کرین برینتون»^۱ محقق و نویسنده کتاب معروف «کالبدشناسی چهار انقلاب» در این مورد می‌نویسد:

«فرانسه در سال ۱۷۸۹ نمونه برجسته‌ای بود از یک جامعه غنی با یک حکومت فقیر... تمامی شاخص‌های مربوط به تجارت خارجی، رشد جمعیت، ساختمان، کارخانه‌ها و تولیدات کشاورزی نمایانگر یک رشد عمومی در سراسر قرن هجدهم است... در سال ۱۷۸۷ حجم کلی تجارت خارجی فرانسه طی سیزده سال پس از مرگ لوئی پانزدهم که در ۱۷۷۴ اتفاق افتاد قریب صد میلیون لیور افزایش یافت... اگر تجارت فرانسه در قرن هجدهم نمودارها و شاخص‌هایی تهیه و تنظیم می‌کردند، خطوط نمودار در طی بیشترین دوره ماقبل انقلاب با تداوم رضایت بخشی در حال سیر صعودی بود. اما این رونق بطور قطع عادلانه و یکسان توزیع نشده بود. جماعتی که سهم بیشتر را از این رونق و رفاه می‌بردند: بازرگانان، بانکدارها، کاسب‌کارها، و کلای دعاوی و زارعینی که زراعت خود را به‌عنوان یک کار تجارتي اداره می‌کردند و خلاصه به اصطلاح امروز طبقه متوسط بودند، دقیقاً همین مردم مرفه بودند که در دهه ۱۷۸۰ شدیدترین و پروسداترین مخالفین حکومت بودند و بیش از همه نفرت و اکراه داشتند از اینکه با پرداخت مالیات یا وام به داد دولت برسند...»

روسیه نیز تا قبل از آغاز جنگ اول جهانی در سال ۱۹۱۴ به حداعلی رشد اقتصادی خود در دوران سلطنت تزارها رسید. با اجرای برنامه اصلاحات ارضی و تقسیم زمین بین دهقانان قریب ده میلیون خانواده کشاورز روسی مالک زمین‌های مزروعی خود